

نشست از سینه بیستن  
 بگردار سیری که بر کور سر  
 یکی خجرا کون بر کشید  
 نکه کرد رستم باواز گشت  
 باواز گفنا ای بلشتر کید  
 دگر کونه ترا شد این ما  
 کسی کو کشتی برد آورد  
 محسنت که سلسل همد بر  
 اگر یاری یکیش ز بر آورد  
 زو باشد از سینه زو خا



بر ارفا کمال در وود  
 رند خاک کو اندر از لب  
 همی خواست از سر شیر  
 که از زاناید اساز در هفت  
 کسند افکند و اردو مشه  
 بزدن است در ارشدین ما  
 سر هندی ز نو کرد آورد  
 بزدن سر چه باشد  
 با کلدن فرام شد آورد  
 نماز و زان سحر داند

روز نماز بود سه هفت ما  
 در خا دم از خا از دها  
 دل و حوا ز نه هفتا  
 نماز و زان سحر داند